

او که خواب بود بیدار شد. و عمر پشت کرد و سریع رفت و مردم پی او راه افتادند، من هم جامه خود را خواستم و پوشیدم و همراه مردم پی او رفتم و نخستین کس بودم که به او رسیدم و سخت خسته شدم. گفتم: ای امیر مؤمنان بر مردم دشوار است، هیچ کس به تو نمی رسد مگر آنکه سخت خسته شود. من هم خسته شدم. گفت: خیال نمی کنم تند حرکت کنم. عبدالرحمن بن عوف می گفته است جلوبودن عمر از همگان نمودار عمل اوست.

### زید بن خطاب

ابن نُقیل بن عبدالعزیز بن ریاح بن عبدالله بن قرط بن رزاح بن عدی بن کعب بن لوی، کنیه اش ابو عبدالرحمن و نام مادرش اسماء دختر وهب بن حبیب بن حارث بن عبس بن قعین از بنی اسد است، زید از برادرش عمر بن خطاب بزرگتر بوده و پیش از او مسلمان شده است. فرزندان زید به این شرح اند: عبدالرحمن که مادرش لبابه دختر ابولبابه بن عبدالمنذر بن رفاعه بن زبیر بن زید بن امیه بن زید بن مالک بن عوف بن عمرو بن عوف است، و اسماء دختر زید که مادرش جمیله دختر ابو عامر بن صیفی است. زید بن خطاب سردی بسیار کشیده قامت و گندم گون بود.

رسول خدا (ص) میان زید بن خطاب و معن بن عدی بن عجلان عقد برادری بست و هر دو در جنگ یمامه شهید شدند. زید بن خطاب در جنگهای بدر و احد و خندق و دیگر جنگها همراه پیامبر (ص) بوده و از آن حضرت حدیثی هم نقل کرده است.

محمد بن عبدالله اسدی از سفیان، از عاصم بن عبیدالله، از عبدالرحمن بن زید بن خطاب، از پدرش نقل می کند: «که پیامبر (ص) در حجة الوداع خطاب به مسلمانان فرمود: بردگانتان، بردگانتان از هر چه خود می خورید به آنان هم بخورانید و از آنچه می پوشید برایشان بیوشانید و اگر مرتکب گناهی شدید که نخواستید آنان را عفو کنید بفروشیدشان و ای بندگان خدا آنان را شکنجه مدهید.

واقعی از جحاف بن عبدالرحمن که از فرزندزادگان زید بن خطاب است، از قول پدرش نقل می کند که می گفته است: «روز جنگ یمامه هرچم مسلمانان بر دوش زید بود و مسلمانان نخست به هزیمت رفتند و نزدیک بود آنان بر اموال دست یابند، زید بانگ برداشته بود که نه مردان مرد هستند و نه نگهبانان بارها و اموال نگهبان هستند. و با صدای

بسیار بلند فریاد می کشید و می گفت: پروردگارا من از گریز یاران خود در پیشگاه تو پوزش می طلبم و از رفتار و کردار مسیلمه و محکم بن طفیل در محضر تو بیزاری می جویم و با پرچم به شدت حمله کرد و آن را تا گلوگاه دشمن جلو برد و در همان حال با شمشیر خود ضربه می زد تا کشته شد و پرچم از دست او افتاد، و آن را سالم آزاد کرده ابو حذیفه برداشت، مسلمانان گفتند: ای سالم می ترسیم از طرف تو مورد حمله و هجوم قرار بگیریم گفت: اگر از جانب من شکست و از این سو هجومی شود من بد قرآن دانی خواهم بود.

واقعی از کثیر بن عبدالله مزنی، از پدرش، از جدش نقل می کند که می گفته است \* شنیدم عمر بن خطاب به ابومریم حنفی می گفت: آیا تو زید بن خطاب را کشتی؟ و او گفت: خداوند او را به وسیله من گرامی داشت و به شهادت رسید و مرا به دست او خوار و زبون نکرد، عمر گفت: خیال می کنی در جنگ یمامه مسلمانان چندتن از شما را کشتند؟ گفت: هزار و چهارصد تن بلکه اندکی بیشتر، عمر گفت: چه بد کشته شدگانی بودند، ابومریم گفت: سپاس خداوندی را که مرا باقی گذاشت تا دوباره به همان دینی که برای پیامبرش و مسلمانان برگزیده است برگردم، عمر از این گفتار او خشنود شد، ابومریم پس از این قاضی بصره شد.

واقعی از عبدالله بن جعفر، از ابن ابی عون همچنین عبدالعزیز بن یعقوب ماجشون نقل می کردند که \* عمر بن خطاب به متمم بن نویره گفت: بر کشته شدن برادرت مالک بن نویره چه اندازه اندوهگین شدی؟ گفت: این چشم من کور شد و به آن اشاره کرد و با چشم سالم خود چندان بر برادرم گریستم تا آنکه آن چشم کور من هم دوباره به اشک آمد و گریستم، عمر گفت: این از شدیدترین اندوههاست که کسی بر از دست داده خود ابراز داشته است، خدا برادر من زید بن خطاب را رحمت کند، خیال می کنم اگر قدرت داشتم شعر بگویم بر او شعر می گفتم و همچنان که تو بر برادرت گریسته ای من هم بر او گریه می کردم. متمم گفت: ای امیر مؤمنان اگر برادر من هم بدان گونه که برادر تو در جنگ یمامه کشته شده است، کشته می شد هرگز بر او نمی گریستم. عمر به خود آمد و از اندوه بر برادر خود آرام گرفت، و حال آنکه قبلاً بر او بی تایی می کرد و سخت اندوهگین بود و می گفت: هرگاه باد صبا می وزد بوی زید بن خطاب را برای من می آورد. عبدالله بن جعفر می گوید: از ابن عون پرسیدم آیا عمر هیچ گاه شعر هم می گفت؟ گفت: نه حتی یک بیت هم شعر نگفت.

واقعی می گوید: زید بن خطاب در جنگ با مسیلمه در یمامه به روزگار خلافت

ابوبکر صدیق در سال دوازدهم هجرت کشته شد.

خالد بن مخلد بجلی از عبدالله بن عمر عمری، از نافع، از عبدالله بن عمر نقل می‌کند: «روز جنگ احد عمر بن خطاب به برادرش زید گفت: تو را سوگند می‌دهم که زره مرا بپوشی. او نخست آن را پوشید و سپس بیرون آورد، عمر گفت: چرا چنین می‌کنی؟ گفت: من هم برای خود همان چیزی را می‌خواهم که تو برای خودت می‌خواهی اظهاراً مقصود این است که من هم می‌خواهم مقابل دشمن برهنه باشم.»

### سعید بن زید

ابن عمرو بن نفیل بن عبدالعزی بن رباح بن عبدالله بن فرط بن زراح بن عدی بن کعب بن لوی، کنیه‌اش ابوعور و مادرش فاطمه دختر بعجة بن اُمیة بن خولد بن خالد بن معمر بن حیان بن غنم بن مُلیح از قبیله خزاعه است. پدرش زید بن عمرو بن نفیل از کسانی است که در جستجوی دین واقعی بود و به شام رفت و از علمای مسیحی و یهودی در باره دین و دانش پرسشهایی کرد و از دین ایشان چیزی نپسندید. تا آنکه مردی از مسیحیان به او گفت: تو در جستجوی آیین ابراهیمی؟ زید گفت: آیین ابراهیم چیست؟ مرد مسیحی گفت: ابراهیم حنیف بود جز خدای یکتا را که شریکی ندارد عبادت نمی‌کرد و با کسانی که چیزی جز خداوند را عبادت می‌کردند ستیزه می‌کرد، و از گوشت جانورانی که آنان را برای بتان قربانی می‌کردند نمی‌خورد. زید بن عمرو گفت: آری همین آیین را می‌شناسم و بر این دین هستم و از پرستش سنگ یا چوبی که به دست خود آن را بتراشم بیزارم و می‌دانم که چیزی نیست. گویند: زید به مکه برگشت و بر آیین ابراهیم بود.

واقدی از علی بن عیسی حکمی، از پدرش، از عامر بن ربیعہ نقل می‌کند: «زید بن عمرو بن نفیل در جستجوی دین بود و از آیین یهودی و مسیحی و پرستش بتان و مجسمه‌های سنگی کراهت داشت و مخالفت با قوم خود را آشکار ساخت و از پرستش الهه‌های آنان و آنچه پدرانشان می‌پرستیدند خودداری کرد و از خوردن گوشت جانورانی که آنان می‌کشند خودداری می‌کرد. عامر می‌گوید، زید به من گفت: من با آیین ملت خود مخالفم و از دین ابراهیم و اسماعیل پیروی می‌کنم که به سوی این کعبه نماز می‌گزارند و منتظر ظهور پیامبری از فرزندان اسماعیل هستم که مبعوث خواهد شد و گمان نمی‌کنم من

زمان او را درک کنم، ولی از هم اکنون به او مؤمن هستم و او را تصدیق می‌کنم و گواهی می‌دهم که پیامبر است. اگر عمر تو کفایت کرد و او را دیدی از من به او سلام برسان. عامر می‌گوید: چون پیامبر (ص) به نبوت مبعوث شد مسلمان شدم و سخن زید بن عمرو را به آن حضرت گفتم و سلام او را ابلاغ کردم. پاسخ سلام او را داد و فرمود خدایش رحمت کند او را دامن‌کشان در بهشت دیدم.

واقعی از ابوبکر بن عبدالله بن ابوسیره، از موسی بن میسره، از ابن ابی‌ملیکه، از حجیر بن ابواهاب نقل می‌کند که می‌گفته است: «کنار بت یوانه بودم زید بن عمرو را که از شام برگشته بود دیدم که مواظب خورشید بود و چون نیمروز شد روی به کعبه ایستاد و یک رکعت نماز یاد و سجده گزارد و گفت: این کعبه قبله ابراهیم و اسماعیل بوده است و من هیچ بت‌سنگی را نمی‌پرستم و برای آن نماز نمی‌گزارم و قربانی برای آن انجام نمی‌دهم و از گوشت قربانیهای بتان نمی‌خورم و با تبرها قرعه نمی‌کشم و نا هنگامی که بعیرم جز در این حال و به سوی این کعبه نماز نخواهم گزارد. گوید: زید بن عمرو حج انجام می‌داد و در عرفات وقوف می‌کرد و تلبیه می‌گفت که لبیک! نه شریکی برای تو هست و نه همتایی. آن‌گاه از عرفات پیاده راه می‌افتاد و می‌گفت لبیک! در حالی که برای تو متعبد و بنده‌ام.

عفان بن مسلم از وهیب و معلى بن اسد از عبدالعزیز بن مختار و مالک بن اسماعیل پدر غسان و زهیر بن معاویه همگی از موسی بن عقبه، از سالم بن عبدالله، از پدرش عبدالله بن عمر نقل می‌کنند که می‌گفته است: «رسول خدا (ص) پیش از بعثت و نزول وحی برایشان زید بن عمرو بن نفیل را پایین کوه بلدح ملاقات فرموده است و سفره‌ای را که در آن گوشت بوده برای او گشوده‌اند و او از خوردن آن خودداری کرده و گفته است من از گوشتهایی که بر پای بتان می‌کشید و نام خدا بر آن برده نشده است نمی‌خورم.<sup>۱</sup>

عفان بن مسلم از وهیب، از موسی بن عقبه، از سالم پدر نصر و ظاهراً از محمد بن عبدالله بن جحش نقل می‌کند: «زید بن عمرو در مورد قربانیهای قریش بر پای بتان اعتراض می‌کرد و می‌گفت: گوسپند را خداوند آفریده و از آسمان باران فرو فرستاده و گیاه زمین را برای او رویانده است. آن‌گاه شما آن را بدون بردن نام خداوند می‌کشید و این را به منظور بزرگداشت خداوند و انکار بتان می‌گفت و اضافه می‌کرد که من از آنچه نام خداوند به

۱. این گونه روایات برای کسانی که قائل به عصمت انبیاء در تمام مدت زندگی نیستند شاید قابل پذیرش باشد ولی از لحاظ ما شیعیان مردود است. - م.

هنگام کشتن بر آن برده نباشد نمی خورم.

ابو اسامه حماد بن اسامه از هشام بن عروة، از پدرش، از قول اسماء دختر ابوبکر نقل می کند که می گفته است: \* زید بن عمرو را دیدم که ایستاده و به کعبه پشت داده است و می گوید: ای گروه قریش هیچ کس از شما در این روزگار جز من بر آیین ابراهیم نیست و او از کشتن دخترکان جلوگیری می کرد و خود آنان را زنده نگه می داشت و به هر مردی که می خواست دختر خود را بکشد می گفت مهلت بده او را مکش من هزینه زندگی او را می پردازم و آن دخترک را می گرفت و بزرگ می کرد و چو از آب و آتش بیرون می آمد به پدرش می گفت اکنون اگر می خواهی او را به تو بازگردانم و اگر نه خودم عهده دار هزینه اش هستم.

ابو اسامه از مجالد، از عامر نقل می کند: \* از پیامبر (ص) درباره سرانجام زید بن عمرو بن نفیل پرسیدند، فرمود: در رستاخیز به صورت امتی یکتا مبعوث خواهد شد.

واقدی از موسی بن شیبه، از خارجه بن عبدالله بن کعب بن مالک نقل می کند که می گفته است از سعید بن مسیب ضمن اینکه درباره زید بن عمرو بن نفیل سخن می گفت شنیدم که می گفت: \* زید بن عمرو به هنگامی که قریش خانه کعبه را بازسازی می کردند و پنج سال پیش از نزول وحی بر پیامبر (ص) در گذشته است، و بر او الهام می شده و می گفته است: من بر آیین ابراهیم (ع) هستم. پسرش سعید بن زید مسلمان و پیرو رسول خدا شد و سعید بن زید و عمر بن خطاب به محضر رسول خدا (ص) آمدند و درباره او پرسیدند. رسول (ص) فرمود: خدایش بیامرزاد و رحمت کند که به آیین ابراهیم (ع) درگذشت. گوید، مسلمانان پس از آن هرگاه از زید بن عمرو نام می بردند برایش طلب مغفرت و رحمت می کردند. گوید، سعید بن مسیب در پایان سخن خود گفت: خدایش آمرزیده و رحمت فرموده است.

واقدی از زکریاء بن یحیی سعیدی، از پدرش نقل می کرد: \* زید بن عمرو بن نفیل را پای کوه حرا دفن کرده اند. گوید، فرزندان سعید بن زید به این شرح اند، عبدالرحمن اکبر که مادرش زَمَلَةُ دختر خطاب بن نفیل است و از او فرزندی باقی نمانده است. زید و عبدالله اکبر که آن دو هم فرزندی باقی نگذاشته اند و عاتکه که مادرشان جلِیْسه دختر سوید بن صامت است، و عبدالرحمن اصغر و عمر اصغر که از آن دو هم فرزندی باقی نمانده است و ام موسی و ام حسن که مادرشان اُمَامَةُ دختر دُجِیح از قبیله غسان است، و محمد و ابراهیم اصغر

و عبدالله اصغر و ام حبیب کبری و ام حسن صفری و ام زید کبری و ام سلمه و ام حبیب صفری و ام سعید کبری که پیش از پدر درگذشت و ام زید که مادرشان خزّمة دختر قیس بن خالد بن وهب بن ثعلبة بن وائلة بن عمرو بن شیبان بن محارب بن فهر است، و عمر و اصغر و اسود که مادرشان بانویی به نام ام اسود از بنی تغلب است، و عمر و اکبر و طلحة که پیش از پدرش درگذشت و فرزندی نداشت و بانویی به نام زُجَلَة که مادرشان ضَمخ دختر اصیغ بن شعیب بن ربیع بن مسعود از قبیله کلب است، و ابراهیم اکبر و حفصه که مادرشان دختر قره از بنی تغلب است، و خالد و ام خالد که پیش از پدر درگذشته است و ام نعمان که مادرشان کنیزی موسوم به ام خالد است، و ام زید صفری که مادرش ام بشیر دختر ابومسعود انصاری است، و ام زید صفری که همسر مختار بن ابو عبید و مادرش از قبیله طی است و عایشه و زینب و ام عبد حوّاء و ام صالح که مادرشان کنیزی است.

واقدی از محمد بن صالح، از یزید بن رومان نقل می‌کند: \* سعید بن زید بن عمرو بن نفیل پیش از آنکه رسول خدا به خانه ارقم بروند و دعوت خود را آشکار فرمایند مسلمان شد.

واقدی از عبدالجبار بن عماره، از عبدالله بن ابی بکر بن محمد بن عمرو بن حزم نقل می‌کند: \* چون سعید بن زید به مدینه هجرت کرد، به خانه رفاعه بن عبدالمنذر برادر ابولبابه وارد شد.

واقدی از عبدالملک بن زید که از فرزندزادگان سعید بن زید است، از پدرش نقل می‌کند: \* رسول خدا (ص) میان سعید بن زید و رافع بن مالک زرقی عهد برادری بست. واقدی از ابوبکر بن عبدالله بن ابی سبیره، از مسور بن رفاعه، از عبدالله بن مکنف، از حارثه انصاری و از کسان دیگری غیر از ابن ابی سبیره نقل می‌کند که می‌گفته‌اند: \* چون رسول خدا (ص) زمان حرکت کاروان قریش را از شام دانست، طلحة بن عبیدالله و سعید بن زید بن عمرو بن نفیل را ده شب پیش از آنکه از مدینه حرکت فرماید روانه فرمود تا خیر کاروان را به دست آورند. آن دو از مدینه بیرون آمدند و خود را به منطقه حوراء رساندند و همان جا ماندند تا کاروان آمد و گذشت. و این خیر پیش از بازگشت طلحة و سعید به پیامبر (ص) رسید که مسلمانان را فراخواند و به قصد فروگرفتن کاروان بیرون آمد، کاروان هم از ترس راه ساحلی را پیش گرفت و شب و روز پیوسته از ترس حرکت می‌کردند، طلحة و سعید برای دادن خیر کاروان به پیامبر (ص) آهنگ مدینه کردند و نمی‌دانستند که آن

حضرت از مدینه بیرون آمده‌اند، و اتفاقاً همان روزی به مدینه رسیدند که پیامبر (ص) در بدر با قریش رویاروی شده بودند. آن دو شتابان از مدینه بیرون آمدند و در منطقهٔ ثربان به پیامبر (ص) برخوردند که از بدر برمی‌گشتند، ثربان میان سیاله و ملل و کنار شاهراه قرار دارد، و طلحه و سعید در جنگ بدر حضور نداشتند، ولی رسول خدا (ص) سهم آن دو را از غنایم پرداخت فرمود و مانند شرکت‌کنندگان در بدر بودند. سعید بن زید در جنگهای احد و خندق و دیگر جنگها همراه پیامبر (ص) بوده است.

یحیی بن سعید اموی از عبیده بن معتب، از سالم بن ابوجعد، از سعید بن زید بن عمرو بن نفیل نقل می‌کند: رسول خدا فرموده است: ای کوه حراء پایدار باش که بر تو جز پیامبر و صدیق و شهید نیست. گوید: پیامبر (ص) نه تن را نام برد. خودش، ابوبکر، عمر، علی (ع)، عثمان، طلحه، زبیر، عبدالرحمن بن عوف، سعید بن مالک، و اگر بخواهم می‌توانم نفر دهم را بگویم و مقصودش خودش بود.

حجاج بن منهال از حماد بن سلمه از کلبی، از سعید بن زید بن عمرو بن نفیل نقل می‌کند: پیامبر (ص) فرموده‌اند: ده تن از قریش در بهشت‌اند، ابوبکر و عمر و عثمان و علی (ع) و طلحه و زبیر و عبدالرحمن بن عوف و سعد بن مالک و سعید بن زید بن عمرو بن نفیل و ابوعبیده بن جراح.<sup>۱</sup>

انس بن عیاض لیشی از یحیی بن سعید، از نافع نقل می‌کند: روز جمعه‌ای پس از آنکه روز کاملاً برآمده بود، خیر مرگ سعید بن زید به مدینه رسید، عبدالله بن عمر رهسپار خانه او در عقیق شد و در نماز جمعه شرکت نکرد.

عبدالله بن نعیر از عبیدالله بن عمر، از ابو عبدالجبار نقل می‌کند که می‌گفته است: از عایشه دختر سعد بن مالک شنیدم که می‌گفت: پدرم سعید بن زید بن عمرو بن نفیل را در عقیق غسل داد و سپس جنازه را برداشتند و آوردند و پیاده حرکت می‌کردند و چون سعد بن مالک بر در خانه خود رسید همراه گروهی به خانه خود رفت و غسل کرد و بیرون آمد و به همراهان خود گفت: من به مناسبت غسل دادن سعد بن زید غسل نکردم بلکه به واسطهٔ گرما بود.

انس بن عیاض لیشی از عبیدالله بن عمر، از نافع نقل می‌کند: ابن عمر عهده‌دار

۱. موضوع عشره مبشره از نظر علمای شیعی در خود توجه و مقبول نیست. -م-

حنوط کردن سعید بن زید شد و جنازه‌اش را بر دوش حمل کرد و بدون اینکه وضو بگیرد وارد مسجد شد و نماز گزارد.

عبدالله بن نمیر از عبدالله بن عمر، و از نافع نقل می‌کند: «ابن عمر، سعید بن زید را حنوط کرد و به او گفتند: برایت مشک هم بیاوریم؟ گفت: آری و هر بوی خوش دیگری و چه عطری بهتر از مشک است؟»

وکیع بن جراح و معن بن عیسی از عبدالله بن عمر عمری، از نافع، از ابن عمر نقل می‌کند: «روز جمعه خبر مرگ سعید بن زید به مدینه رسید و با آنکه ابن عمر مشغول فراهم ساختن مقدمات نماز جمعه بود، خود را به عقیق رساند و در نماز جمعه شرکت نکرد. یزید بن هارون هم از بحیی بن سعید، از نافع همین مطلب را نقل می‌کند.

معن بن عیسی از مالک نقل می‌کند که می‌گفته است: «از گروهی شنیدم سعید بن زید بن عمرو در عقیق درگذشت و جنازه‌اش را به مدینه آوردند و دفن کردند.

فضل بن دکین از ابن عیینه هم روایت می‌کند که: «به هنگام احتضار سعید بن زید بن عمرو بن نفیل، عبدالله بن عمر را فرا خواندند و او با اینکه برای نماز جمعه آماده می‌شود خود را نزد او رساند و نماز جمعه را ترک کرد.

واقدی از عبدالملک بن زید که از نوادگان سعید بن زید است، از قول پدرش نقل می‌کند: «سعید بن زید در محل عقیق درگذشت و او را بر دوش مردان به مدینه آوردند و آنجا او را دفن کردند و سعد بن ابی وقاص و ابن عمر وارد گور او شدند و این در سال پنجاه یا پنجاه و یک بود. سن سعید بن زید به هنگام مرگ هفتاد و چندسال بود، سعد مردی بلندقامت، سیه‌چرده و پرمو بود.

واقدی از حکیم بن محمد از نوادگان مطلب بن عبدمناف، از پدرش نقل می‌کند که می‌گفته است: «بر نگین انگشتر سعید بن زید آیتی از آیات قرآن نوشته شده بود. واقدی می‌گوید: از لحاظ ما و از نظر تمام علمای مدینه و دانشمندان محرز و ثابت است که سعید بن زید در عقیق درگذشته است و جنازه‌اش را به مدینه آوردند و آنجا دفن کردند، و سعد بن ابی وقاص و عبدالله بن عمر و گروهی از اصحاب رسول خدا (ص) و خویشاوندان و افراد خانواده‌اش در تشییع جنازه حضور داشتند و به همین طریق هم آن را نقل کرده‌اند. ولی گروهی از اهل کوفه نقل می‌کنند که سعید بن زید در کوفه به روزگار خلافت معاویه بن ابی سفیان در گذشته و مغیره بن شعبه بر او نماز گزارده و او از طرف معاویه در آن هنگام



استاندار کوفه بوده است.

## عمرو بن سراقه

ابن معتمر بن انس بن اداة بن رباح بن عبدالله بن فرط بن رزاح بن عدی بن کعب بن لوی، مادرش آمنه دختر عبدالله بن عمیر بن اُهب بن حدافة بن جُمَح است.

واقدی از عبدالجبار بن عمارة، از عبدالله بن ابوبکر بن حزم نقل می‌کند: عمرو و عبدالله پسران سراقه بن معتمر چون از مکه به مدینه هجرت کردند در خانه رفاعة بن عبدالمنذر برادر ابولبابه منزل کردند.

به روایت واقدی و ابومعشر و ابن اسحاق و موسی بن عقبه، عمرو بن سراقه در جنگ بدر حضور داشته است، و محمد بن اسحاق از میان ایشان به تنهایی معتقد است که برادرش عبدالله بن سراقه هم در جنگ بدر حضور داشته است و کس دیگری جز او این سخن را نگفته است و در نظر ما ثابت نیست.

عمرو بن سراقه در جنگهای احد و خندق و دیگر جنگها همراه رسول خدا (ص) شرکت کرد و به روزگار خلافت عثمان بن عفان درگذشت. محمد بن اسحاق می‌گوید: برای عبدالله بن سراقه عقب و فرزندی باقی نمانده است.

## از همپیمانان و بردگان بنی عدی بن کعب

### عامر بن ربیعه بن مالک

ابن عامر بن ربیعه بن جُحَیر بن سلامان بن مالک بن ربیعه بن رُفیده بن عُمَیر بن وائل بن قاسط بن هنب بن افضی بن دعمی بن جدیلة بن اسد بن ربیعه بن نزار بن معد بن عدنان. او همپیمان خطاب بن نفیل بود و خطاب او را پسر خوانده خود می‌دانست و به او عامر بن خطاب می‌گفتند و چون قرآن نازل شد که آنان را به نام پدرانشان بخوانند عامر را هم عامر بن ربیعه گفتند و نسبت او به وائل می‌رسد و درست هم هست.

واقدی از محمد بن صالح، از یزید بن رومان نقل می‌کند: عمرو بن ربیعه از

مسلمانان قدیمی است و پیش از آنکه رسول خدا (ص) به خانه ارقم بن ابی ارقم بروند و دعوت خود را آشکار فرمایند مسلمان شده است. گفته اند، عامر بن ربیع در هر دو هجرت به حبشه شرکت داشته و همسرش لیلی دختر ابو حثمه عدوی هم با او همراه بوده است.

واقدی از عبدالله بن عمر بن حفص، از عاصم بن عبیدالله، از عبدالله بن عامر بن ربیع نقل می کند که پدرش می گفته است: پیش از من هیچ کس جز ابوسلمه بن عبدالاسد به مدینه هجرت نکرده بود.

واقدی از زهری، از عبدالله بن عامر بن ربیع، از پدرش نقل می کند که می گفته است: هیچ بانویی پیش از لیلی دختر ابو حثمه همسر من به مدینه هجرت نکرده است. گویند، رسول خدا (ص) میان عامر بن ربیع و یزید بن منذر بن سرح انصاری عقد برادری بست، و کنیه عامر ابو عبدالله بوده و در جنگهای بدر و احد و خندق و دیگر جنگها همراه رسول خدا بوده است و از ابوبکر و عمر هم روایت نقل می کرده است.

ابوبکر بن عبدالله بن ابی اویس مدنی و خالد بن مخلد بجلی هر دو از سلیمان بن بلال، از یحیی بن سعید، از عبدالله بن عامر بن ربیع نقل می کنند که می گفته است: عامر از شرکت کنندگان در جنگ بدر است و هنگامی که مردم شروع به دشنام و ناسزا دادن به عثمان بن عفان کردند شبی پس از اینکه نماز شب گزارد خوابید و خواب دید کسی پیش او آمد و گفت: برخیز و از خداوند بخواه که تو را از فتنه در پناه خود بگیرد همان طور که بندگان صالح خود را در پناه خویش می گیرد. او برخاست و نماز گزارد و آن حاجت را خواست و بیمار شد و در خانه بستری شد تا جنازه اش را بیرون آوردند. واقدی می گوید: مرگ عامر بن ربیع چند روزی پس از قتل عثمان اتفاق افتاد و او خانه نشین شده بود و مردم هم متوجه بیماری او نبودند، تا هنگامی جنازه اش را دیدند که از خانه بیرون آوردند.

### عاقل بن ابی بکر

ابن عبد بالیل<sup>۱</sup> بن ناشب بن عبیره بن سعد بن لیث بن بکر بن عبدمنات<sup>۲</sup> بن کنانه، نام عاقل پیش از آن که مسلمان شود غافل بود و چون مسلمان شد پیامبر (ص) او را عاقل نام گذارد.

۱ و ۲. بالیل و منات نام دوت از بنان عرب است. رکت: کلمی، الالهنام و تکمله آن، اسد زکی پاشا، صفحات ۹۵ و ۱۳ و ترجمه آن به قلم استاد سید محمد رضا جلالی نائینی.

ابوبکر بن عبد یالیل در جاهلیت با نفیل بن عبدالعزی پدر بزرگ عمر بن خطاب پیمان بسته بود، و به این سبب او و پسرانش همپیمانان بنی نفیل شمرده می‌شوند.

ابومعشر و واقدی نام پدر عاقل را ابوبکر گفته‌اند و موسی بن عقبه و محمد بن اسحاق و هشام بن محمد کلبی، بکیر نوشته‌اند.

واقدی از محمد بن صالح، از یزید بن رومان نقل می‌کند: «عاقل و عامر و خالد و ایاس پسران ابوبکر بن عبد یالیل همگی با هم در خانه ارقم به حضور پیامبر آمدند و مسلمان شدند و آنان نخستین افرادی بودند که آن‌جا پیرو رسول خدا شدند.

واقدی از عبدالجبار بن عماره، از عبدالله بن ابوبکر بن محمد بن عمرو بن حزم نقل می‌کند: «عاقل و خالد و ایاس و عامر همگی مرد و زن از مکه به مدینه هجرت کردند و در خانه‌های ایشان هیچ‌کس باقی نماند. درهای خانه‌های خود را بستند و در مدینه به خانه رفاعه بن عبدالمنذر وارد شدند.

گویند، پیامبر (ص) میان عاقل و مبشر بن عبدالمنذر عقد برادری بست و آن دو با هم در جنگ بدر شهید شدند، و هم گفته شده است پیامبر (ص) میان عاقل و مجذربن زیاد عقد برادری بست، عاقل روز جنگ بدر در حالی که سی و چهار سال داشت شهید شد، مالک بن زهیر چشمی برادر ابواسامه او را شهید کرد.

### خالد بن ابوبکر

این عبد یالیل بن ناشب، [برادر عاقل است] پیامبر (ص) میان او و یزید بن دثنه عقد برادری بست. خالد در جنگ بدر و احد شرکت داشت و در جنگ رجیع در صفر سال چهارم هجرت در سی و چهار سالگی شهید شد و حسان بن ثابت درباره او گفته است:

«ای کاش آن‌جا پسر طارق و زید و مرثد را می‌دیدم و آرزوها چه سودی دارد، و ای کاش از دوستان خود حبیب و عاصم دفاع می‌کردم و اگر خالد را دریافته بودم مایه شنا بود!»

۱. این دو بیت در دیوان حسان چاپ بیروت نیامده است.

آلا اینی فیها شهدت ابن طارق

دفاعت عن حبی و عاصم

و زیداً و مانعی الامامی و مرثدا

و کان شفاء لو تدارکت حالدا

### ایاس بن ابوبکر بن عبدالمیل

ابن ناشب [برادر دیگر عاقل] پیامبر (ص) میان او و حارث بن خزیمه عقد برادری بست و ایاس در بدر و احد و خندق و تمام جنگهای پیامبر (ص) همراه آن حضرت بوده است.

### عامر بن ابوبکر بن عبدالمیل

ابن ناشب [برادر عاقل است] پیامبر (ص) میان او و ثابت بن قیس بن شماس پیمان برادری بست، عامر هم در بدر و احد و خندق و دیگر جنگهای پیامبر همراه ایشان بوده است.

### واقد بن عبدالله بن عبدمنات

ابن عزیز ثعلبیه بن یربوع بن حنظله بن مالک بن زید منات بن تمیم، و او همپیمان خطاب بن نفیل بود.

واقدی از محمد بن صالح، از یزید بن رومان نقل می‌کند: «واقد بن عبدالله تمیمی پیش از وارد شدن پیامبر (ص) به خانه ارقم و آشکار ساختن دعوت، مسلمان شده است. همچنین واقدی از عبدالجبار بن عماره، از عبدالله بن ابوبکر بن محمد بن عمرو بن حزم نقل می‌کند: «واقد بن عبدالله به هنگام هجرت در مدینه در خانه رفاعه بن عبدالمنذر ساکن شد. گویند: رسول خدا (ص) میان او و بشر بن براء بن معرور پیمان برادری بست. واقد بن عبدالله همراه عبدالله بن جحش در سریه نخله شرکت داشت و در آن روز عمرو بن حضرمی کشته شد. یهودیان فال می‌زدند که عمرو بن حضرمی را واقد بن عبدالله کشته است، یعنی عمرو موجب جنگ و حضرمی سبب بروز آن و واقد موجب برافروخته شدن جنگ شده‌اند.

واقدی می‌گوید: بدبختیهای این فالها به لطف خدا به خود یهودیان برگشت، واقد در بدر و احد و خندق و دیگر جنگها همراه رسول خدا (ص) بود و در آغاز حکومت عمر بن خطاب درگذشت و فرزندی از او باقی نماند.

## خَوَلِیُّ بن ابی خولی

نام ابو خَوَلِیُّ عمرو بن زهیر بن خیشمة بن ابو حُمران است و نام ابو حُمران، حارث بن معاویة بن حارث بن مالک بن عوف بن سعد بن عوف بن حریم بن جعفی بن سعد العشیرة بن مالک بن اَدَد بن مَدْجَح است، او هم همپیمان خطاب بن نفیل پدر عمر بن خطاب است که از خاندان بنی عدی بن کعب شمرده می شود.

تمام سیره نویسان بدون هیچ گونه اختلافی معتقدند که خولی بن ابو خولی در جنگ بدر حضور داشته است.

ابومعشر و واقدی از قول رجال خود از اهل مدینه و دیگران نقل می کنند که \* پسر خولی هم همراه پدر در جنگ بدر شرکت داشته است ولی نامش را نبرده اند، اما محمد بن اسحاق می گوید: برادر خولی یعنی مالک بن ابی خولی هم همراه او بوده و آن دو از قبیلة جعفی هستند. موسی بن عقبه می گوید: خولی و برادرش هلال که همپیمان بنی عدی بوده اند در بدر شرکت داشتند.

هشام بن محمد بن سائب کلبی در کتاب نسب خود ضمن آوردن همین نسب که ما نوشتیم می گوید: خولی همراه دو برادر خود هلال و عبدالله در جنگ بدر شرکت داشته اند. خولی بن ابی خولی در بدر و احد و خندق و دیگر جنگها همراه پیامبر (ص) بود و در خلافت عمر درگذشت. محمد بن اسحاق می گوید: برادر خولی مالک که به نقل او در بدر شرکت داشته در خلافت عثمان درگذشته است.

## مهجع بن صالح آزاد کرده عمر بن خطاب

گفته شده است او اسیری از اهل یمن بوده و عمر بن خطاب او را بدون دریافت چیزی آزاد کرده است. او از مهاجران نخستین است و روز بدر میان دو لشکر کشته شد و فرزندى از او نمانده است.

وکیع بن جراح و فضل بن دکین از مسعودی، از قاسم بن عبدالرحمن نقل می کنند \* نخستین کسی که در جنگ بدر شهید شد، مهجع آزاد کرده عمر بن خطاب بوده است.

واقدي از ابراهيم بن اسماعيل بن ابوحبيبه، از داود بن حصين، همچنين از قول محمد بن عبدالله، از زهري نقل مي‌کند که هر دو مي‌گفته‌اند: «نخستين شهيد مسلمانان در جنگ بدر مهجع آزاد کرده عمر بوده است و او را عامر بن حصرمي شهيد کرده است. [جمعاً دوازده مرد].»

## از بنی سَهْم بن عمرو بن هُصَيْن بن كعب بن لُوی

### خنس بن حذافة

ابن قيس بن عدی بن سعد بن سهم، مادرش ضعیفه دختر حذیم بن سعید بن رثاب بن سهم است و کنیه‌اش ابو حذافة.

واقدي از محمد بن صالح، از يزيد بن رومان نقل مي‌کند: «خنس پيش از آنکه پیامبر (ص) به خانه ارقم بروند مسلمان شده است.

محمد بن اسحاق و واقدي گفته‌اند: خنس در هجرت دوم به حبشه شرکت داشته است. ولي موسی بن عقبه و ابومعشر اين موضوع را نگفته‌اند. خنس بن حذافة همسر حفصه دختر عمر بوده است که بعد همسر رسول خدا (ص) شد.

واقدي از عبدالجبار بن عماره، از عبدالله بن ابوبکر بن محمد بن عمرو بن حزم نقل مي‌کند که مي‌گويد: «خنس بن حذافة چون به مدینه هجرت کرد در خانه رفاعه بن عبدالمنذر ساکن شد. گویند، رسول خدا (ص) میان خنس و ابوعيس بن جبر عقد برادری بست. خنس در جنگ بدر شرکت کرد و در آغاز بيست و پنجمين ماه هجرت درگذشت و پیامبر (ص) بر او نماز گزارد و او در بقیع کنار گور عثمان بن مظعون دفن شد و از او فرزندی باقي نمانده است. يك مرد.

## از بنی جُمَحْ بن عمرو بن هُصَيْنِ بن كعب بن لوی

### عثمان بن مظعون

ابن حبیب بن وهب حدافه بن جُمَحْ، کنیه اش ابوسائب و مادرش سُخَيْلَةُ دختر عنبس بن وهبان بن وهب بن حدافه بن جُمَحْ است. عثمان بن مظعون دارای دو پسر به نام عبدالرحمن و سائب بوده است که مادرشان خولة دختر حکیم بن امیه بن حارثه بن ارقص از بنی سلیم است.

واقدی از محمد بن صالح، از یزید بن رومان نقل می کند که می گفته است: عثمان بن مظعون و عبیده بن حارث بن مطلب و عبدالرحمن بن عوف و ابوسلمه بن عبدالاسد و ابو عبیده بن جراح راه افتادند و با هم به حضور پیامبر (ص) رفتند و آن حضرت اسلام را بر ایشان عرضه داشت و شرایع آن را برای ایشان بیان فرمود و همگی با هم و در یک ساعت مسلمان شدند و این موضوع پیش از ورود رسول خدا به خانه ارقم و آشکار ساختن دعوت بود. به روایت واقدی و ابن اسحاق، عثمان بن مظعون در هردو هجرت مسلمانان به حبشه شرکت داشته است.

محمد بن عبدالله اسدی از عمر بن سعید، از عبدالرحمن بن سابط نقل می کند که می گفته اند: عثمان بن مظعون در جاهلیت می و مشروب را بر خود حرام کرده بوده و می گفته است: من چیزی را که عقل مرا می برد و سبب می شود اشخاص پست تر از خودم بر من بخندند و مرا وادار بر آن می کنند که دختر خودم را به کسی که نمی خواهم تزویج کنم، نمی آشامم و چون آیه سوره مائده درباره خمر نازل شد مردی بر او گذشت و گفت: شراب حرام شد و آن آیه را برای او خواند. عثمان بن مظعون گفت: مرگ بر می و مشروب که چشم من بر آن دوخته شده بود نا حرام شود.

محمد بن یزید واسطی و بعلی بن عبید طنافی از سعد بن مسعود و عمارة بن غراب نقل می کنند که می گفته اند: عثمان بن مظعون به حضور پیامبر آمده و گفته است: دوست ندارم که همسرم مرا برهنه یا عورت مرا ببیند. پیامبر (ص) فرمود: چرا! گفت: شرم می کنم و خوش نمی دارم. پیامبر فرمود: خداوند همسرت را برای تو همچون لباس و عیب پوش قرار

داده است و تو را برای او. همسران من هم مرا برهنه می بینند و من هم آنان را برهنه می بینم. عثمان پرسید ای رسول خدا شما چنین می کنید؟ فرمود: آری. گفت: یا وجود این بر من دشوار است و چون رفت و پشت کرد، پیامبر (ص) فرمود: عثمان بن مظعون مردی پرآزرم و سخت پارساست.

محمد بن اسماعیل بن ابی فدیک از ابن ابی ذئب، از ابن شهاب نقل می کند: \* عثمان بن مظعون قصد داشته است بیضه های خود را از کار بیندازد و شروع به سیاحت بر روی زمین کند، پیامبر (ص) فرمود: مگر من برای تو سرمشق پسندیده نیستم؟ من با زنان خود هم بستر می شوم و گوشت می خورم و روزه می گیرم و افطار می کنم و همانا روزه موجب کاهش نیروی جنسی در امت من است. و هر آن کس که بیضه های خود را بکشد یا دستور دهد بیضه های کسی را بکشند از امت من نیست.

سلیمان بن داود طیالسی از ابراهیم بن سعد، از زهری، از سعید بن مسیب، از سعد بن ابی وقاص نقل می کند: \* پیامبر (ص) عثمان بن مظعون را از آمیزش نکردن با زنان منع فرمود و اگر چنان نکرده بود او بیضه های خود را می کشید.

فضل بن دکین از اسرائیل و حسن بن موسی، از زهیر، از ابواسحاق، از ابو بردة نقل می کنند که می گفته است: \* همسر عثمان بن مظعون نزد همسران رسول خدا آمد که او را زنده پوش و افسرده دل دیدند. گفتند: تو را چه می شود؟ در فریض کسی به ثروتمندی شوهر تو نیست. گفت: برای ما از او بهره ای نیست که شب را تا به صبح نماز می گزارد و روز را هم روزه است؛ و چون پیامبر (ص) آمد همسرانش این سخن را برای او گفتند. رسول (ص) عثمان بن مظعون را دیدار کرد و فرمود: مگر من برای تو سرمشق نیستم و تو از من پیروی نمی کنی؟ گفت پدر و مادرم فدای تو باد چه پیش آمده است؟ فرمود: روزها را روزه می گیری و شبها را نماز می گذاری؟ گفت: آری چنین می کنم. فرمود: چنین مکن که برای چشمت بر تو حقی است و برای جسدت و برای همسرت بر تو حقی است، نماز بگزار و روزه بگیر و هم بخواب و هم گاه افطار کن. گوید: پس از این گفتگو باز همسر عثمان بن مظعون نزد همسران پیامبر (ص) آمد که همچون عروسی خوشبو و تر و تازه بود، گفتند: چه خبر است؟ گفت: آنچه همه مردم از آن بهره مندند به ما هم رسید.

عالم بن فضل از حماد بن زید، از معاویه بن عیاش جرمی، از ابوقلابه نقل می کند: \* عثمان بن مظعون حجره ای برای خود انتخاب کرد و در آن به عبادت نشست و چون این



خبر به پیامبر (ص) رسید بیامد و دو پایه در آن حجره را در دست گرفت و دو یا سه بار فرمود: ای عثمان خداوند مرا برای رهبانیت مبعوث نفرموده است و همانا بهترین آیین در پیشگاه الهی دین حنیفی آسان است.

اسماعیل بن عبدالله بن ابی اویس مدنی از عبدالملک بن قدامة، از پدرش، از عمر بن حسین، از عایشه دختر قدامة بن مظعون، از پدرش، از برادرش عثمان بن مظعون نقل می‌کند: «او به رسول (ص) گفته است در جنگها و دوری از مدینه مسأله عزوبت بر من سنگین است آیا اجازه می‌فرمایی که بیضه‌هایم را بکشم. فرمود: هرگز ولی بر تو باد بر روزه گرفتن که آن ماهه کاسته‌شدن نیروی جنسی است و کمی توجه به زنان.

واقدی از یونس بن محمد ظفیری، از پدرش و محمد بن قدامة بن موسی از پدرش، از عایشه دختر قدامة نقل می‌کنند که می‌گفته‌اند: عثمان و قدامة و عبدالله پسران مظعون و سائب بن عثمان بن مظعون و معمر بن حارث هنگامی که از مکه به مدینه هجرت کردند بر عبدالله بن سلمة عجلانی وارد شدند.

واقدی از مجمع بن یثوب، از پدرش نقل می‌کند: آنان در خانه حزام بن ودیعه ساکن شدند. می‌گویند، خاندان مظعون از آن خانواده‌هایی بودند که زن و مرد همگی هجرت کردند و هیچ‌کس از ایشان در مکه باقی نماند آنچنان که درهای خانه‌های خود را بستند. واقدی از معمر، از زهری، از خارجه بن زید بن ثابت، از ام العلاء نقل می‌کند: چون پیامبر (ص) و مهاجران برای هجرت به مدینه آمدند انصار در مورد منزل دادن آنها بر یکدیگر پیشی می‌گرفتند و ناچار قرعه کشیدند و عثمان بن مظعون با قید قرعه در سهم ما قرار گرفت.

واقدی از محمد بن عبدالله، از زهری، از عبیدالله بن عبدالله بن عتبہ نقل می‌کند: رسول خدا (ص) شخصاً محل خانه عثمان بن مظعون و برادرانش را در همین جا که امروز (دهه سوم قرن سوم) قرار دارد مشخص فرمود. گویند: پیامبر (ص) میان عثمان بن مظعون و ابوالهیثم بن تیهان عقد برادری بست و عثمان بن مظعون در بدر شرکت کرد و در ماه شعبانی که سی‌امین ماه هجرت بود درگذشت.<sup>۱</sup>

۱. در چند صفحه پیش مسیح شرح حال حسی بن حذافه دیدید که می‌گوید کنار گور عثمان بن مظعون دو تنه است، چنگونه تاریخ مرگ او را بست و پنجمین ماه هجرت می‌داند<sup>۲</sup> و مرگ عثمان را در سی‌امین ماه هجرت<sup>۳</sup> ظاهراً حق ما این اثر است که تاریخ مرگ عثمان بن مظعون را بست و دومین ماه هجرت می‌داند. - م.

عمر بن سعد پدر داود حضرمی و وکیع بن جراح و ابونعیم و محمد بن عبدالله اسدی، از سفیان ثوری، از عاصم بن عبدالله، از قاسم بن محمد، از عایشه نقل می‌کند که می‌گفته است: « پیامبر (ص) عثمان بن مظعون را پس از اینکه درگذشته بود بوسیدند. گوید: اشکهای پیامبر (ص) را دیدم که بر گونه عثمان چکید.

فضل بن دکین از خالد بن الیاس، از اسماعیل بن عمرو بن سعید بن عاص، از عبدالله بن عثمان بن حارث بن حکم نقل می‌کند: « چون عثمان بن مظعون درگذشت پیامبر (ص) برای نمازگزاردن بر او بیرون آمدند و بر او چهار تکبیر گفت.

واقدی از ابوبکر بن عبدالله بن ابوسبرة، از عاصم بن عبدالله، از عبدالله بن ابورافع نقل می‌کند: « پیامبر (ص) در مورد انتخاب مقبره برای یاران خود بررسی فرمود و تمام اطراف مدینه را دید و فرمود: مأمور شده‌ام بقیع را برگزینم. نام آن بقیع خَبَجَة بود و آنجا درختان بزرگی به نام عَرَقَد و چشمه سارهایی وجود داشت و شوره گرهایی و آن قدر پشه در آن بود که به هنگام غروب چون دود دیده می‌شد، و نخستین کسی که در آن گورستان دفن شد، عثمان بن مظعون بود؛ و پیامبر (ص) روی قبر او در جانب سرش سنگی نهاد و فرمود: او پیشگام ماست و پس از او هرکس می‌مرد و می‌پرسیدند ای رسول خدا او را کجا دفن کنیم؟ می‌فرمود: کنار پیشگام ما عثمان بن مظعون.

وکیع بن جراح از أسامة بن زید، از ابوبکر بن محمد بن عمرو بن حزم نقل می‌کند که می‌گفته است: « گور عثمان بن مظعون را دیدم و کنار آن چیز برافراشته‌ای شبیه نشانه و عَلم بود.

واقدی از محمد بن عبدالله، از زهری، از عبدالله بن عامر بن ربیعة نقل می‌کند که می‌گفته است: « نخستین کسی از مسلمانان که در گورستان بقیع دفن شد عثمان بن مظعون بود. پیامبر (ص) دستور فرمود او را در حاشیه آن، همان‌جا که امروز (قرن سوم) نزدیک محل خانه محمد بن حنفیه است دفن کنند.

واقدی و معن بن عیسی از مالک بن انس، از ابونضر نقل می‌کند: « چون جنازه عثمان بن مظعون را می‌بردند پیامبر (ص) فرمود: رفتی و به چیزی از دنیا آلوده نشدی.

واقدی از معمر، از زهری، از خارجه بن زید، از ام العلاء که بانویی از خاندان خارجه است، و مالک بن اسماعیل پدر غسان، از ابراهیم بن سعد، از ابن شهاب، از خارجه، از ام العلاء که مسلمان و با پیامبر بیعت کرده بود نقل می‌کند که می‌گفته است: « عثمان بن مظعون

نزد ایشان و در خانه‌شان بیمار شده و از او پرستاری کرده‌اند. گوید: چون درگذشت او را در جامه‌اش پیچیدیم و پیامبر (ص) به خانه ما آمد و من عرض کردم من ابوسائب را از دست دادم و گواهی می‌دهم خداوند او را گرامی خواهد داشت. گوید، پیامبر (ص) فرمود: از کجا دانستی که خداوند او را گرامی خواهد داشت؟ گفتم: پدر و مادرم فدای تو باد نمی‌دانم اگر خداوند او را گرامی ندارد پس چه کسی را گرامی می‌دارد؟ فرمود: او را مرگت در رسید و امیدوارم برای او خیر و نیکی باشد، ولی بدان من که رسول خدایم نمی‌دانم نسبت به من چه خواهد شد. آن زن گفت: پدر و مادرم فدای تو باد پس چه کسی را گرامی می‌دارد و به خدا سوگند از این پس هرگز کسی را ستایش نمی‌کنم. ام‌العلاء می‌گوید: این موضوع مرا اندوهگین ساخت و خواب دیدم برای عثمان بن مظعون چشمه‌ای جاری است. به حضور پیامبر (ص) رسیدم و گفتم. فرمود: آری آن چشمه اعمال اوست.

یزید بن هارون و عقیان بن مسلم و سلیمان بن حرب، از حماد بن سلمه، از علی بن زید، از یوسف بن مهران، از ابن عباس نقل می‌کنند: چون عثمان بن مظعون درگذشت همسرش گفت: ای عثمان بن مظعون بهشت بر تو گوارا باد، پیامبر (ص) در حالی که خشمگین به نظر می‌رسیدند به او نگریستند و فرمودند: از کجا دانستی؟ گفت: ای رسول خدا عثمان بن مظعون از سوارکاران سپاه و از اصحاب نو بود. رسول خدا فرمودند: به خدا سوگند من که پیامبرم نمی‌دانم نسبت به خودم و او چگونه رفتار خواهد شد. گوید: این موضوع بر اصحاب رسول خدا سخت گران آمد که درباره عثمان بن مظعون که از برترین اصحاب بوده چنین گفته شود. گوید، و چون رقیه یا زینب یا دختر دیگری از رسول خدا درگذشت آن حضرت خطاب به او فرمودند: به پیشگام خیر ما عثمان بن مظعون ملحق شو. یزید بن هارون در دنباله حدیث خود می‌گوید: زنان شروع به گریستن کردند و عمر بن خطاب آنها را با تازیانه خود می‌زد. پیامبر (ص) تازیانه را از دست عمر گرفت و فرمود: آرام بگیر. سپس به زنها فرمود: گریه بکنید ولی از هیاهو و نعره‌های شیطانی پرهیز کنید، و رسول (ص) فرمود: اندوه قلبی و اشک ریختن از عنایت خدا و دلیل بر رحمت است ولی خود را با دست زدن و نفرین کردن عمل شیطانی است.

محمد بن اسماعیل بن ابی فدیک از هشام بن سعد، از زید بن اسلم نقل می‌کند: به هنگام تشییع جنازه عثمان بن مظعون پیامبر (ص) شنید پیرزنی در پشت تابوت او می‌گوید ای ابوسائب بهشت بر تو گوارا باد. پیامبر (ص) از او پرسید از کجا دانستی؟ گفت: ای رسول

خدا درباره ابوسائب چنین می‌گویی؟ فرمود: به خدا سوگند ما هم جز نیکی چیزی از او نمی‌دانیم و کافی است که تو بگویی عثمان بن مظعون خدا و رسولش را دوست می‌داشت. واقدی از معمر، از زهری، از عبیدالله بن عثمان بن مظعون به فیض: «به من خبر رسیده است که عمر بن خطاب می‌گفته است از اینکه عثمان بن مظعون به فیض از همگان بیشتر از دنیا بریده بود در بستر مرد و شهید نشد، و همواره درباره عثمان بن مظعون همین اندیشه را داشتم تا آنکه پیامبر (ص) در بستر رحلت فرمود و ابوبکر هم در بستر درگذشت، با خود گفتم وای بر تو همانا برگزیدگان ما در بستر می‌میرند و در آن هنگام عثمان به همان منزلتی که قبلاً داشت در نظرم بازگشت.

واقدی از محمد بن قدامة بن موسی، از پدرش، از عایشه دختر سعد نقل می‌کند که می‌گفته است: «در حالی که رسول خدا (ص) کنار لبه گور عثمان بن مظعون ایستاده بودند، عبدالله بن مظعون و قدامة بن مظعون و سائب بن عثمان بن مظعون و معمر بن حارث وارد گور شدند و او را دفن کردند.

واقدی از کثیر بن زید، از مطلب بن عبدالله بن حنطب نقل می‌کند: «چون عثمان بن مظعون درگذشت و در گورستان بقیع دفن شد پیامبر (ص) دستور فرمود بالای سر گورش نشانه‌ای نصب کردند و فرمود: این نشانه گور اوست تا کسانی که بعد می‌میرند کنار گور او دفن شوند.

واقدی از محمد بن قدامة، از پدرش، از عایشه دختر قدامة نقل می‌کند: «عثمان بن مظعون و برادرانش از نظر ظاهر شبیه به یکدیگر بودند؛ عثمان به شدت سیه‌چرده و متوسط‌القامه و دارای ریش پهن و بزرگ بود. قدامة هم همچنان ولی کمی بلندقامت‌تر بود و کنیه عثمان بن مظعون ابوسائب بود.

### عبدالله بن مظعون (برادر پدر و مادری عثمان بن مظعون)

واقدی از محمد بن صالح، از یزید بن رومان نقل می‌کند: «عبدالله و قدامة پسران مظعون پیش از آنکه رسول خدا (ص) به خانه ارقم بروند و دعوت خود را آشکار فرمایند مسلمان شدند. گویند، عبدالله بن مظعون در هجرت دوم اصحاب به حبشه در آن شرکت داشت و

تمام سیره نویسان در این مورد اتفاق نظر دارند. پیامبر (ص) میان عبدالله بن مظعون و سهل بن عبدالله بن معلی انصاری عقد برادری بست. عبدالله بن مظعون در بدر و احد و خندق و دیگر جنگها همراه رسول خدا (ص) بود و در سال سی هجرت به روزگار خلافت عثمان بن عفان در شصت سالگی درگذشت.

### قدامة بن مظعون (برادر پدری عثمان و عبدالله)

کنیه اش ابو عمرو و مادرش غزیه دختر حویرث بن عنیس بن وهبان بن وهب بن حذافة بن جمح است. فرزندان قدامة بدین شرح اند: عمر و فاطمه که مادرشان هند دختر ولید بن عتبة بن ربیعة بن عبد شمس بن عبدمناف بن فصى است، عایشه که مادرش فاطمه دختر ابوسنیان بن حارث بن امیه بن فضل بن منقذ بن عقیف بن کلیب بن حبشیه از قبیله خزاعه است، و حفصه که مادرش کنیزی بوده است، و رمله که مادرش صفیه دختر خطاب و خواهر عمر بن خطاب بوده است. به روایت محمد بن اسحاق و واقدی، قدامة بن مظعون در هجرت دوم مسلمانان به حبشه شرکت داشته است، همچنین در بدر و احد و خندق و دیگر جنگها همراه پیامبر (ص) بوده است.

واقدی از قدامة بن موسی، از پدرش، از عایشه دختر قدامة نقل می کند که می گفته است: قدامة بن مظعون در سال سی و ششم هجرت در شصت و هشت سالگی درگذشته و موهای سپید سر و ریش خود را رنگ نمی کرده است.

### سائب بن عثمان بن مظعون

مادرش خولة دختر حکیم بن امیه بن حارثه بن اوقص از سلمی هاست و مادر مادرش ضعیفه دختر عاص بن امیه بن عبد شمس بن عبدمناف بن فصى است. به روایت تمام سیره نویسان سائب در هجرت دوم مسلمانان به حبشه شرکت داشته است، و رسول خدا (ص) میان سائب بن عثمان و حارثه بن سرافه انصاری عقد برادری بست. حارثه بن سرافه در جنگ بدر شهید شد. سائب بن عثمان از تیراندازان بنام اصحاب پیامبر (ص) است. محمد بن اسحاق و ابو معشر و واقدی، سائب را از شرکت کنندگان در بدر می دانند. ولی موسی بن عقبه او را نام

نبرده است. هشام بن محمد بن سائب کلبی می گوید: سائبی که در جنگ بدر شرکت داشته است، سائب بن مظعون برادر پدر و مادری عثمان بن مظعون است. محمد بن سعد می گوید: این گفتار هشام بن محمد کلبی اشتباه است زیرا سیره نویسان و دانشمندان علم مغازی همگی می گویند سائب بن عثمان در بدر و احد و خندق و دیگر جنگها همراه رسول خدا بوده است. در خلافت ابوبکر در جنگ یمامه شرکت کرد و به او تیر خورد و این در سال دوازدهم هجرت بود و سائب در اثر همین تیر چندی بعد در سی و چند سالگی درگذشت.

### معمربن حارثبن مغمز

ابن حبیب بن وهب بن خذافة بن جمح، مادرش قتیله دختر مظعون بن حبیب بن وهب بن خذافة بن جمح است.

واقعی از محمد بن صالح، از یزید بن رومان نقل می کند: معمربن حارث پیش از ورود رسول خدا (ص) به خانه ارقم مسلمان شده است. گوید، رسول خدا میان معمربن حارث و معاذ بن عفراء عقد برادری بست، معمربن حارث و احد و خندق و تمام جنگهای دیگر در لشکر رسول خدا (ص) بود و به روزگار خلافت عمر بن خطاب درگذشت.

### از بنی عامر بن لوی

#### ابوسبیره بن ابورهیم

ابن عبدالعزی بن ابوقیس بن عبدود بن نصر بن مالک بن حسل ابن عامر بن لوی، مادرش بزه دختر عبدالمطلب است. افسر عمه حضرت رسول (ص) است. فرزندان ابوسبیره عبارتند از محمد و عبدالله و سعد که مادرشان ام کلثوم دختر سهیل بن عمرو بن عبدشمس بن عبدود است. ابوسبیره در هر دو هجرت به حبشه شرکت داشته است، و در هجرت دوم همسر او ام کلثوم دختر سهیل بن عمرو هم همراهش بوده است. این موضوع را ابن اسحاق و واقعی نوشته اند ولی موسی بن عقبه و ابومعشر ننوشته اند. پیامبر (ص) میان ابوسبیره بن ابورهیم و

سلمة بن سلامة بن وقش عقد برادری بست.  
 واقدی از محمد بن صالح، از عاصم بن عمر بن قتادة نقل می‌کند: چون ابوسیره از  
 مکه به مدینه هجرت کرد در خانه منذر بن محمد بن عقبه بن اُحیحة بن جلاح منزل کرد.  
 ابوسیره در جنگهای بدر، احد، خندق و تمام جنگهای دیگر پیامبر (ص) همراه آن  
 حضرت بوده است و پس از رحلت رسول خدا به مکه بازگشت و آنجا ساکن شد و این  
 موضوع را مسلمانان خوش نداشتند و فرزندان ابوسیره منکر این موضوع‌اند و آن را رد  
 می‌کنند که ابوسیره پس از هجرت به مکه بازگشته باشد. ابوسیره بن ابورهم به روزگار  
 خلافت عثمان درگذشت.

### عبدالله بن مخزومه

ابن عبدالعزی بن ابوقیس بن عبدود بن نصر بن مالک بن حسل بن عامر بن لوی، کنیه‌اش  
 ابومحمد و مادرش بهنانه دختر صفوان بن امیه بن مُحَرِّث بن خَمل بن شق از بنی کنانه است.  
 واقدی می‌گوید از عبدالله بن ابوعبیده شنیدم که از مردی از نوادگان عبدالله بن  
 مخزومه در باره عبدالله سؤال می‌کرد و او می‌گفت: «کنیه عبدالله، ابومحمد بود و پسری  
 به نام مساحق داشت که مادرش زینب دختر سراقه بن معتمر از بنی عدی بود و او پدر نوفل  
 بن مساحق است که فرزندان و اعیان او هنوز در مدینه هستند.

به روایت واقدی، عبدالله بن مخزومه در هردو هجرت مسلمانان به حبشه شرکت  
 داشته است. محمد بن اسحاق در هجرت دوم به حبشه او را نام برده است و ابومعشر و  
 موسی بن عقبه در هیچ‌یک از دو هجرت به مدینه از او نام نبرده‌اند.

واقدی از محمد بن صالح، از عاصم بن عمر بن قتاده نقل می‌کند: چون عبدالله بن  
 مخزومه از مکه به مدینه هجرت کرد در خانه کلثوم بن هدم منزل کرد. گویند:  
 رسول خدا (ص) میان او و فروة بن عمرو بن وَذَقَةَ که از بنی بیاضه بود عقد برادری بست.  
 عبدالله بن مخزومه در سی‌سالگی خود در جنگ بدر شرکت کرد و سپس در احد و خندق و  
 تمام جنگهای دیگر هم در انضمام پیامبر (ص) بوده است. او به روزگار خلافت ابوبکر صدیق  
 در سال دوازدهم هجرت در جنگ بعامه شرکت کرد و شهید شد. در حالی که چهل و  
 یک سال داشت.

## حاطب بن عمرو

برادر سهیل بن عمرو بن عبدشمس بن عبود بن نصر بن مالک بن حسل بن عامر بن لوی است و مادرش اسماء دختر حارث بن نوفل و از قبیله اشجع است. حاطب فرزندی به نام عمرو داشت که مادرش ریطه دختر علقمه بن عبدالله بن ابوقیس است.

واقدی از محمد بن صالح، از یزید بن رومان<sup>۱</sup> نقل می‌کند: حاطب بن عمرو پیش از آنکه پیامبر (ص) به خانه ارقم بروند مسلمان شد. به روایت ابن اسحاق و واقدی، حاطب در هر دو هجرت به حبشه شرکت داشته است ولی ابومعشر و موسی بن عقبه این مطلب را متذکر نشده‌اند.

واقدی در همین مورد از سلیط بن مسلم عامری، از عبدالرحمن بن اسحاق، از پدرش نقل می‌کند: در هجرت نخستین مسلمانان به حبشه حاطب نخستین کس بود که وارد آن سرزمین شد. واقدی می‌افزاید که این موضوع از نظر ما ثابت است.

واقدی از عبدالجبار بن عماره، از ابوبکر بن محمد بن عمرو بن حزم نقل می‌کند: حاطب در هجرت به مدینه در خانه رفاعه بن عبدالمنذر برادر ابولبانه ساکن شد. گویند، حاطب بن عمرو در جنگ بدر شرکت کرد و تمام سیره‌نویسان در این امر متفقند و موسی بن عقبه می‌گوید برادرش سلیط هم در بدر شرکت داشته و کس دیگری این سخن را نگفته و ثابت نیست، حاطب در احد هم شرکت داشته است.

## عبدالله بن سهیل بن عمرو

این عبدشمس بن عبود، کنیه‌اش ابوسهیل و مادرش فاخته دختر عامر بن نوفل بن عبدمناف بن قصی است.

به روایت محمد بن اسحاق و واقدی، عبدالله بن سهیل در هجرت دوم مسلمانان به حبشه شرکت داشته است هرچند ابومعشر و موسی بن عقبه این موضوع را نگفته‌اند، و چون

۱. ابن یزید بن رومان که مکرر از او روایت می‌باید از عطای سیره و مغاری و آزاد کرده خاندان زبیر بن عوام و درگذشته ۱۴۰ هجری است. رک: زرکلی، الاعلام، ج ۹، ص ۲۲۴. م.



عبدالله بن سهیل به مکه برگشت پدرش او را گرفت و زندانی کرد و تلاش کرد او را از دین اسلام برگرداند.

واقعی از عطاء بن محمد بن عمرو بن عطاء، از پدرش نقل می‌کند: «عبدالله بن سهیل همین‌که مشرکان برای جنگ بدر بیرون آمدند همراه پدرش و با هزینه و مرکبی که او برایش فراهم آورده بود بیرون آمد و پدرش سهیل شک داشت که عبدالله از اسلام برگشته است، ولی همین‌که مشرکان با مسلمانان روز بدر روبه‌رو شدند و دو گروه رویارو قرار گرفتند عبدالله به لشکر اسلام پیوست و پیش از شروع جنگ خود را به حضور پیامبر (ص) رساند و در جنگ بدر درحالی که مسلمان و پیست و هفت‌ساله بود شرکت کرد و این موضوع پدرش را سخت خشمگین ساخت ولی عبدالله می‌گفت: خداوند در این کار برای من و پدرم خیر فراوانی پیش آورد.

عبدالله بن سهیل در احد و خندق و دیگر جنگهای پیامبر (ص) همراه لشکر آن حضرت بود، در جنگ پیامه هم شرکت کرد و روز جنگ جوانان<sup>۱</sup> در خلافت ابوبکر به سال دوازدهم هجرت در حالی که سی و هشت‌ساله بود درگذشت و شهید شد و از او فرزندی باقی نمانده است. و چون ابوبکر حج گزارد سهیل بن عمرو در مکه نزد او آمد و ابوبکر او را در مورد مرگ پسرش عبدالله تسلیت داد، سهیل گفت: به من خبر رسیده که پیامبر (ص) فرموده است شهید می‌تواند برای هفتادتن از خانواده خود شفاعت کند و امیدوارم پسر من این شفاعت را از من شروع کند.

### عمیر بن عوف

برده آزاد کرده سهیل بن عمرو است و کنیه‌اش ابو عمرو و از بردگان متولد در مکه بوده است. موسی بن عقبه و ابومعشر و واقعی نام او را به صورت عمیر و محمد بن اسحاق به صورت عمرو ضبط کرده‌اند.

واقعی از محمد بن صالح، از عاصم بن عمر بن قتاده نقل می‌کند: «عمیر در هجرت به مدینه در خانه کلثوم بن هدم ساکن شد و گویند در بدر و احد و خندق و تمام جنگهای

۱. جوانان، جنگی که با مردم بحرین پس از مرتد شدن آنان صورت گرفت، رک: محمد بن ابوالفضل ابراهیم و علی محمد البجاوی، ایام العرب فی الاسلام، جاب اول، مصر، ۱۹۵۰ میلادی، ص ۱۷۲-م.

دیگر شرکت کرد.

واقعی از سلیط بن عمرو، از خاندانش نقل می‌کند: \* عمیر در خلافت عمر درگذشت و عمر در مدینه بر او نماز گزارد.

### وَهَبُ بْنُ سَعْدِ بْنِ أَبِي سَرْحٍ

ابن حارث بن حبیب بن جذیمه بن مالک بن حسل بن عامر بن لُوی، برادر عبدالله بن سعد است و مادر هردو مَهانَه دختر جابر از اشعری‌هاست.

واقعی از محمد بن صالح، از عاصم بن عمر بن قتاده نقل می‌کند: \* وهب در هجرت به مدینه در خانه کلثوم بن هدم ساکن شد. گویند، رسول خدا (ص) میان او و سوید بن عمرو عقد برادری بست و هردو در جنگ موته شهید شدند. وهب بن سعد به روایت موسی بن عقبه و ابومعشر و واقعی در جنگ بدر شرکت داشته است ولی محمد بن اسحاق در کتاب خود از او نام نبرده است. همچنین در أحد و خندق و حدیبیه و خیبر شرکت داشته است و در ماه جمادی‌الاولی سال هشتم هجرت در موته به سن چهل سالگی شهید شد.

### از همپیمانان یمنی بنی عامر بن لُوی

#### سَعْدُ بْنُ خَوْلَةَ

همپیمانی از اهل یمن و کنیه‌اش ابوسعید بوده است، موسی بن عقبه و محمد بن اسحاق و واقعی نامش را سعد بن خوله و ابومعشر نام پدرش را خَوْلَةَ ضبط کرده‌اند.

محمد بن سعد می‌گوید، از کسی شنیدم که می‌گفت: سعد بن خوله همپیمان نبوده بلکه برده آزاد کرده ابورهم عامری بوده است. به روایت محمد بن اسحاق و واقعی از مهاجران هجرت دوم به حبشه هم هست، ولی موسی بن عقبه و ابومعشر این موضوع را متذکر نشده‌اند.

واقعی از محمد بن صالح، از عاصم بن عمر بن قتاده نقل می‌کند: \* سعد بن خوله در هجرت از مکه به مدینه در خانه کلثوم بن هدم ساکن شد. گویند، سعد بن خوله در بیست و

پنج سالگی در جنگ بدر شرکت کرد. همچنین در احد و خندق و حدیبیه هم حضور داشت، او همسر سبیه دختر حارث اسلمی است که اندکی پس از مرگ پدر خود متولد شده بود و پیامبر (ص) به آن دختر فرمود با هرکس مایلی ازدواج کن.

سعد بن خوله به مکه رفته بود که همان جا درگذشت، و چون در سال فتح مکه سعد بن ابی وقاص در آن شهر بیمار شد رسول خدا در عمره‌ای که به هنگام بازگشت از جمرانه انجام داند از او عیادت کردند و فرمودند: خداوند! هجرت اصحاب مرا پایدار بدار و آنان را به شهرهای خودشان بر مگردان، دریغ که سعد بن خوله در مکه مرد و به این ترتیب او را مرثیه فرمود. و پیامبر (ص) برای کسانی که از مکه هجرت کرده بودند خوش نمی‌داشت که پس از انجام دادن حج خود به مکه بازگردند یا آن جا بمانند.

واقفی در همین مورد از سفیان ثوری، از عبدالرحمن بن حُمَید بن عبدالرحمن، از سائب بن یزید، از علاء بن حضرمی نقل می‌کند که می‌گفته است: «از پیامبر (ص) شنیدم می‌فرمود: برای مهاجر فقط شایسته است سه روز پس از اتمام حج خود در مکه بماند.

از بنی فهر بن مالک بن نضر بن کنانه که آخرین خاندان قریش هستند

### ابوعبیده بن جراح

نام و نسب او چنین است: عامر بن عبدالله بن جراح بن هلال بن اُهیب بن صَبَّه بن حارث بن فهر و مادرش اُمَیَّة دختر غنم بن جابر بن عبدالعزی بن عامرة بن عمیره است و مادرِ مادرش دَعْد دختر هلال بن اُهیب است.

فرزندان ابوعبیده عبارت‌اند از یزید و عمیر که مادرشان هند دختر جابر بن وهب است. فرزندان ابوعبیده در کودکی درگذشتند و برای او اعتقابی نیست.

واقفی از محمد بن صالح، از یزید بن رومان نقل می‌کند: «ابوعبیده همراه عثمان بن مظعون و عبدالرحمن بن عوف و یارانشان پیش از آنکه پیامبر (ص) به خانه ارقم بروند مسلمان شدند. به روایت ابن اسحاق و واقفی، ابوعبیده در هجرت دوم به حبشه شرکت داشته است ولی موسی بن عقبه و ابو معشر این موضوع را متذکر نشده‌اند.

واقفی از محمد بن صالح، از عاصم بن عمر بن قتاده نقل می‌کند: «چون ابوعبیده بن

جراح از مکه به مدینه هجرت کرد در خانه کلثوم بن هدم منزل کرد.

واقدی از موسی بن محمد بن ابراهیم، از پدرش نقل می‌کند: « پیامبر (ص) میان ابوعبیده و محمد بن مسلمه یا میان او و سالم مولی ابوحذیفه عقد برادری بست، ابوعبیده در جنگهای بدر و احد شرکت داشت و در احد هنگامی که مردم گریختند و پشت به جنگ کردند او همراه رسول خدا پایداری کرد.

واقدی از اسحاق بن یحیی، از عیسی بن طلحه، از عایشه نقل می‌کند که می‌گفته است: « از ابوبکر شنیدم می‌گفت: روز احد هنگامی که به پیامبر (ص) سنگ زدند و دو حلقه از مفقر در گونه آن حضرت فرو شد، من شتابان به سوی ایشان دویدم و همان دم دیدم کسی هم از سوی مشرق چنان شتابان می‌آید که گویی پرواز می‌کند. گفتم خدایا این هم از افراد مطیع باشد و چون هر دو با هم به حضور رسول خدا رسیدیم. دیدم ابوعبیده بن جراح است. او بر من پیشی گرفت و گفت: ای ابوبکر تو را به خدا سوگند می‌دهم که مرا هاکنی تا این دو حلقه را از گونه رسول خدا (ص) بیرون آورم. ابوبکر می‌گوید: چنان کردم، او یکی از آن حلقه‌ها را با یک دندان خود گرفت و چنان کشید که حلقه بیرون آمد و آن دندانش هم کنده شد و به پشت بر زمین افتاد. برخاست و با دندان دیگری حلقه دیگر را بیرون کشید که آن دندانش هم به همان ترتیب کنده شد و دو دندان پیشین او افتاد و معروف به آنژم شد. گویند، ابوعبیده در جنگ خندق و تمام جنگهای دیگر همراه لشکر رسول خدا (ص) بود و از یاران بلند مرتبه بود و رسول (ص) او را همراه چهل پیاده به ذوالقصره مأمور فرمود.<sup>۱</sup>

واقدی از داود بن قیس و مالک بن انس نقل می‌کند که می‌گفته‌اند: « پیامبر (ص) ابوعبیده بن جراح را به سرپرستی سیصد تن از مهاجران و انصار به سریه‌ای سوی قبیله‌ای از جهینه در ساحل دریای احمر گسیل فرمود که همان سر به خبط است.<sup>۲</sup>

کثیر بن هشام از هشام دستوایی، از ابوزبیر، از جابر نقل می‌کند که می‌گفته است: « پیامبر (ص) ما را که سیصد و ده و چند تن بودیم به سرپرستی ابوعبیده به سریه‌ای اعزام فرمود و جوالی خرما همراه ما کرد. نخست ابوعبیده از آن خرما به هر یک از ما مشت می‌داد و چون نزدیک به تمام شدن رسید به هر یک از ما روزانه یک خرما می‌داد و چون تمام شد ناچار با گوشه کمانهای خود خاربنها را بیرون می‌کشیدیم و بیخ ریشه آن را

۱ و ۲. برای اخلاص بیشتر از هر دو مأموریت ابوعبیده، رکن: واقدی، مغازی، ج ۲، چاپ مارسدون جوس، ۱۹۶۶ میلادی، صفحات ۵۵۲ و ۷۷۴-م.

می‌فشردیم و آبی که بیرون می‌آمد می‌آشامیدیم، تا آن‌جا که به لشکر برگ و علف معروف شدیم. آن‌گاه راه کناره را پیش گرفتیم، ناگاه به جانور دریایی مرده‌ای که به بزرگی نپه‌ای بود و به آن عنبر می‌گفتند برخوردیم. ابوعبیده نخست گفت: حیوان مرده است از آن نخورید، سپس گفت: لشکر رسول خدا و در راه خدا و در حالت اضطراریم و پانزده یا بیست شب از آن آبگوشت و کباب تهیه می‌کردیم. گوید، چنان بزرگ بود که سیزده مرد از مادر سوراخ چشم آن جا گرفتیم و ابوعبیده یکی از دنده‌های آن را سراپا کرد و نهمین شتر اردو از زیر آن عبور کرد؛ و چون به حضور رسول خدا رسیدیم، فرمود: چرا تأخیر در بازگشت کردید؟ گفتیم: در جستجوی کاروانهای قریش بودیم و چون موضوع ماهی عنبر را گفتیم، فرمود: روزی‌ای بوده که خداوند بهره‌تان فرموده است آیا هنوز هم چیزی از آن گوشت همراه دارید؟ گفتیم: آری.

عفان بن مسلم و یزید بن هارون و سلیمان بن حرب همگی از حماد بن سلمه، از ثابت بنانی، از انس بن مالک نقل می‌کنند: چون اهل یمن به حضور رسول خدا (ص) آمدند از ایشان خواستند که مردی را همراهشان روانه فرماید تا سنن اسلامی را به آنان بیاموزد، گوید: پیامبر (ص) دست ابوعبیده بن جراح را گرفت و فرمود: این امین است.

همین راوی از قول شعبه و وهیب بن خالد هم نقل می‌کند که هر دو می‌گفته‌اند خالد خدّاء، از ابوقلابه، از انس نقل می‌کرد که: پیامبر (ص) فرمود: هر امتی را امینی است و امین این امت ابوعبیده بن جراح است.

ابوولید طیالسی و وهب بن جریر و یحیی بن عباد و عفان بن مسلم همگی از شعبه، از ابواسحاق، از صله بن زفر عُبَیسی، از حذیفه نقل می‌کنند که می‌گفته است: گروهی از مردم نجران به حضور پیامبر آمدند و گفتند: مرد امینی را همراه ما گسیل فرما. فرمود: همراه شما مرد امینی را خواهم فرستاد و سه بار فرمود: مردی به راستی امین. گوید: تمام اصحاب رسول خدا آرزو داشتند که آن فضیلت ایشان را باشد و رسول (ص) ابوعبیده بن جراح را همراه ایشان روانه فرمود. و کعب بن جراح هم با همین اسناد نظیر این روایت را آورده است.

ابوبکر بن عبدالله بن ابی اویس مدنی از سلیمان بن بلال، و موسی بن اسماعیل از عبدالعزیز بن محمد درآوردی همگی، از سهیل بن ابی صالح، از پدرش، از ابوهریره نقل می‌کنند: پیامبر (ص) فرمود: ابوعبیده بن جراح مرد نیکی است.

روح بن عباده و عبدالوهاب بن عطاء می‌گویند سعید بن ابی عروبه از قتاده نقل

می کرده که \* بر انگشتری ابو عبیده بن جراح نوشته شده بوده است: الخمس لله.

عمرو بن عاصم کلایی از سلیمان بن مغیره، از ثابت نقل می کند \* ابو عبیده بن جراح به هنگامی که امیر شام بود می گفت: ای مردم با آنکه من مردی قرشی هستم ولی هر سیاه و سرخی از شما که از لحاظ تقوی بر من برتر باشد دوست می دارم که گردن من در اختیارش باشد.

احمد بن عبدالله بن یونس از سفیان بن عیینه، از ابن ابی نجیح نقل می کند \* عمر بن خطاب به هم نشینان خود گفته است آرزوی کنید و هر یک ثمنی و آرزویی کردند. عمر بن خطاب گفت: ولی من آرزو دارم خانه ای می داشتم که آکنده از مردانی چون ابو عبیده بن جراح باشد. مردی به عمر گفت: ما اسلام را در نظر نداشتیم و عمر گفت: ولی من خیر اسلام را در نظر داشتم.

یزید بن هارون و محمد بن عبدالله انصاری از سعید بن عروه نقل می کنند که می گفته است از شهر بن حوشب شنیدم که \* عمر بن خطاب می گفته است: اگر ابو عبیده بن جراح را می داشتم اگر زنده می بود او را خلیفه می کردم و اگر خداوند در آن باره از من می پرسید عرض می کردم از پیامبر شنیدم که می فرمود: او امین این امت است.

کثیر بن هشام هم از جعفر بن برقان، از ثابت بن حجاج نقل می کند \* عمر بن خطاب می گفته است: اگر به ابو عبیده دسترسی می داشتم او را خلیفه قرار می دادم و با کسی هم مشورت نمی کردم و اگر در آن باره از من می پرسیدند، می گفتم امین خدا و رسولش را به خلافت گماشتم.

روح بن عباده از هشام بن ابو عبدالله، از قتاده نقل می کند \* ابو عبیده بن جراح می گفته است دوست می داشتم گوسپندی می بودم که خاندانم مرا می کشتند و گوشتم را می خوردند و آبگوشت مرا می آشامیدند.

معن بن عیسی نقل می کند که روایت زیر را برای مالک بن انس نقل کردیم |مورد تأیید او قرار گرفت| و روایت چنین است \* عمر بن خطاب چهار هزار درم و چهار صد دینار برای ابو عبیده فرستاد و به فرستاده خود گفت: بنگر که ابو عبیده با این پول چه می کند؟ گوید: ابو عبیده تمام آن پول را تقسیم کرد. گوید: عمر همان مقدار هم برای معاذ فرستاد و به فرستاده خود همان دستور را داد، معاذ هم تمام آن پول را تقسیم کرد، جز مقداری اندک که همسرش گفته بود به آن نیاز مندیم؟ و چون فرستادگان عمر نتیجه را به او گزارش دادند،